

## طرحواره ذهنی، فضای شهری، خلاقیت

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۷  
تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۱۲/۵

حمیدرضا پارسی\* - بهراد فرمهینی فراهانی\*\*

### چکیده

در دهه‌های اخیر، تلاش‌های فراوانی در جهت رفع بحران انگارگانی برنامه‌ریزی، در قالب گفتمان «خلاقیت» و تحت عناوینی همچون «شهر خلاق»، «طبقه خلاق»، «برنامه‌ریزی فرهنگی» و غیره شده است که به بحث خلاقیت به اتکاء طبقه متوسط خلاق، از زاویه بازآفرینی فرهنگی می‌نگرند. اما به نظر می‌رسد که عموم محققان، موضوع خلاقیت را از دریچه روند شکل‌گیری خلاقیت در ارگانسیم انسان‌ها مورد مطالعه قرار نداده‌اند. در نتیجه، موضوع فرهنگ را به‌عنوان ابزار رشد صرفاً اقتصادی به کار گرفته‌اند. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤالات است که، خلاقیت به‌عنوان محصول فرآیند آگاهی و اندیشیدن انسان، چگونه شکل می‌گیرد و چگونه در رابطه با محیط، تحدید یا تقویت می‌شود و فضای شهری، چگونه بر این فرآیند اثر می‌گذارد. بنابراین هدف این مقاله، شفافیت بخشیدن به رابطه میان موضوع خلاقیت و فضای شهری، به‌عنوان مهم‌ترین عرصه عمومی آزادی اندیشه، بیان، اجتماع و عمل بالنده آحاد جامعه بر اساس علم روان‌شناسی شناختی و جامعه‌شناسی است. فرضیه تحقیق آن است که اولاً شخصیت غیرخلاق وجود ندارد و تفاوت افراد در میزان پشتکار و جستجوگری افراد است؛ ثانیاً یک فضای شهری خلاق، بستر رشد، تبلور و تجلی خلاقیت آحاد جامعه است که امکان آزادی بیان و عمل و حیات مدنی دارند و انگیزه لازم برای کنش خلاق افراد هنگامی دائمی و پایدار است که شرایط متعادل اقتصادی، اجتماعی و حیات مدنی به‌گونه‌ای باشد که ارزش کار اجتماعاً تولیدشده انسان‌ها به خودشان تعلق گیرد. روش این مطالعه، تحلیل و استنتاج ترکیبی از گزاره‌های دانش روان‌شناسی شناختی است که در مرحله ترکیب، فضا به مثابه عین و خلاقیت به مثابه امر ذهنی در ربط دیالکتیکی قرار می‌گیرند و روش جدلی قیاس و استقراء توأمان در گفتمان بحث حاکم است. نتایج این پژوهش، مؤید آن است که فضای شهری، عرصه‌ای عمومی و متکی به دموکراسی است که تجلی رابطه روان‌شناختی اندیشه‌ورزی و کنش اجتماعی است که می‌تواند بستر خلاقیت باشد.

**واژگان کلیدی:** خلاقیت، ویگوتسکی، فرهنگ، فضای شهری، شهر خلاق، شناخت.

## ۱. طرح مسأله

در دهه‌های اخیر، تلاش‌های فراوانی در جهت رفع بحران انکارگانی برنامه‌ریزی، در قالب گفتمان «خلاقیت» و تحت عناوینی همچون: «شهر خلاق»، «طبقه خلاق»، نقش «مشاغل فرهنگی»، «برنامه‌ریزی فرهنگی»، «نواحی فرهنگی خلاق» و «صنایع فرهنگی/خلاق» عرضه شده‌اند که همگی بحث خلاقیت را با اشاره به طبقه متوسط مرفه تکنوکرات و بروکرات به اصطلاح با فرهنگ (Florida, 2011, p. 78) به‌عنوان طبقه خلاق از زاویه مواردی چون فرهنگ کالایی، اقتصاد فرهنگی، صنعت فرهنگی، چندفرهنگی، سرمایه فرهنگی، سیاست فرهنگی و بازآفرینی فرهنگی (Cuthbert, 2006, pp. 101-102) نگاه می‌کنند. سیاست‌های اعیان‌سازی مراکز شهر نیز که خود را در مبارزه بر سر فرهنگ و معنای شهری ابراز می‌کنند (Tonkiss, 2009, p. 143)، در همین قالب، قابل بحث اند. عموم صاحب‌نظران، موضوع خلاقیت و امکان تبلور آن را نه تنها در بستر تاریخی جامعه قرار نداده‌اند، بلکه از دریچه روند شکل‌گیری خلاقیت در ارگانیک‌انسان‌ها نیز، مورد مطالعه قرار نداده و از این‌رو موضوع فرهنگ را برای به‌کارگیری تعریفی از «شهر خلاق»، به ابزار رشد اقتصادی و نه الزاماً توسعه اجتماعی بدل ساخته‌اند. حال آن‌که فرهنگ، برآمده از فعالیت واسطه‌مند کار اجتماعی انسان در طول تاریخ است (Kozulin, 2013, pp. 158-160) و با کار است که فرد به ذهن مستقل خویش آگاه شده (Singer, 2014, pp. 120-121)، «واقعیت خاص انسانی» (Hegel, 2008, p. 71) خود را یافته و با مرتفع شدن موانع ذهنی، فرآیند اندیشیدن در وی تسهیل شده و امکان بروز خلاقیت فردی و اجتماعی فراهم می‌شود.

هدف این مقاله پاسخ به این پرسش اساسی است که، خلاقیت به‌عنوان محصولی از فرآیند آگاهی و اندیشیدن، به‌طور کلی چگونه شکل گرفته و چگونه توسط محیط، تحدید یا تقویت شده و یک فضای شهری، به‌طور خاص چگونه بر این فرآیند اثر می‌گذارد؟ این موضوع در چارچوب رابطه انسان و محیط و به‌ویژه محیط شهری، مورد تبیین قرار می‌گیرد. فرضیه پژوهش حاضر این است که، فضای شهری که بستر رشد، تبلور و تجلی حیات مدنی، آزادی بیان و عمل فردی و اجتماعی است؛ فرآیند آگاهی و اندیشیدن را تقویت می‌نماید. به این منظور، سعی می‌شود که بر اساس رویکردی سیستمی، رابطه بین فرآیند آگاهی و اندیشه در انسان با فضای شهری تبیین شود. پیش‌فرض ما در این روش این است که انسان‌ها و محیط، به‌ویژه محیط شهری، عناصری از یک سیستم اجتماعی را به مثابه یک «کل» تشکیل می‌دهند. لذا پیوندها و روابط پیچیده‌ای میان این عناصر برقرار است که بر پویایی کل سیستم اجتماعی اثر می‌گذارد.

در ضمن، در این فرآیند پنج رابطه به‌لحاظ نظری و روش‌شناختی مرتبط، مورد تاکید ضمنی است: (۱) اثر محیط بر حس و حیات ذهنی؛ (۲) روند توسعه ادراک فضا و رشد عقلانی فضایی؛ (۳) تجربه روزمره مردم در فضا و تشکیل دانش فضایی؛ (۴) عمل فضایی و تاکتیک‌های فضایی در محیط شهری؛ (۵) تشکیل خاطره و تقویت حافظه فردی مکان‌مبنا و خاطره جمعی. بنابراین، روش تحلیل در این پژوهش بر رویکردهای پدیدارشناسی مرلوپونتی، رویکرد بنیامین در تحلیل احساس و ادراک فضا، لوفور در تجربه روزمره، دست‌و در عمل فضایی، هالباکس و دیگران در رابطه با خاطره و حافظه جمعی و اجتماعی و رویکرد مارکس در تحلیل بیگانگی و اهمیت عنصر ارزش کار به‌عنوان پشتوانه حفظ ارزش‌های بیان و اجتماع و تفکر خلاق، متکی است.

## ۲. روش تحقیق

با توجه به هدف این تحقیق که تبیین رابطه میان موضوع خلاقیت و فضای شهری است؛ روش تحقیق آن نه در راستای جداسازی این مفهوم‌ها، بلکه در جهت یکپارچگی و جدلی عینی و ذهنی فضا و خلاقیت است. از این‌رو، روش برخورد در این تحقیق، روش برخورد سیستمی است که در آن پویایی عینی و ذهنی فضا و خلاقیت، در پویایی یک نظام اجتماعی به‌مثابه یک کل، در نظر گرفته می‌شود که در آن عناصرش در پیوندی ماهوی با هم قرار دارند. چراکه پویایی یک نظام اجتماعی به مثابه یک کل، ریشه در «سرشت پیوندها و روابط بین عناصرش» (Sadovskii et al., 1982, p. 123) دارد. رابطه انسان با محیط را می‌توان با اهداف گوناگون و در سطوح مختلف مورد بررسی قرار داد و بسته به آن می‌توان دسته‌بندی‌های گوناگونی از سیستم‌ها را برگزید. پیش‌فرض ما در این روش، این است که انسان‌ها و محیط، به‌ویژه محیط شهری، عناصری از یک سیستم اجتماعی را به مثابه یک «کل» تشکیل می‌دهند که هر یک کارکرد خود را دارا هستند و پیوندها و روابط پیچیده‌ای میان این عناصر برقرار بوده که بر پویایی کل سیستم اجتماعی اثرگذار می‌باشد. اما شرط پایدار ماندن پویایی نظام اجتماعی آن است که روابط بین عملکردهای گوناگون عناصر این سیستم به‌گونه‌ای تنظیم شود که امکان پیشرفت سیستم را تضمین نماید. با چنین برخوردی به موضوع، می‌توان رابطه بین دو عنصر انسان و محیط شهری را در فرآیند دائمی «شدن» و پویایی سیستم اجتماعی تبیین نمود.

هریک از عناصر یک سیستم را می‌توان به‌صورت مجزا، به‌عنوان یک سیستم تلقی کرد. درحالی‌که خود آن سیستم، نمودار مؤلفه‌ای از یک سیستم بزرگ‌تر است (Sadovskii et al., 1982, p. 276). انسان را نیز می‌توان به‌صورت یک سیستم، مورد تحلیل و مطالعه قرار داد که البته خود این سیستم، به‌صورت سلسله‌مراتبی، زیرسیستم یک سیستم اجتماعی است. از این‌رو، می‌توان انسان را نیز به‌عنوان سیستمی در برابر محیطش مورد مطالعه قرار داد؛ چراکه انسان یک گیرنده

غیرفعال انگیزه‌هایی که از دنیای پیرامون به آن وارد می‌شود، نیست (Bertalanffy, 1987, p. 228) و بنابراین می‌تواند به‌عنوان یک سیستم باز، مورد مطالعه قرار گیرد. رابطه مورد تحلیل، رابطه بی‌واسطه انسان و محیط و دادگی متقابل محیط بر انسان و بالعکس می‌باشد.

روش این مطالعه، تحلیل و استنتاج ترکیبی از گزاره‌های دانش روان‌شناسی شناختی است که در مرحله ترکیب، فضا به مثابه عین، و خلاقیت به مثابه امرذهنی در ربط جدلی قرار می‌گیرند و روش جدلی قیاس و استقراء، توأمان در گفت‌وگو بحث، حاکم است. لذا از آنجا که این گفت‌وگو نظام‌مند است، در قالب رویکرد یا برخورد سیستمی طبقه‌بندی می‌شود. از این رو، با بهره‌گیری از برخورد سیستمی، اثر رابطه میان انسان (به‌عنوان یک سیستم باز) و محیطش را (که در این جا محیط شهری است) بر فرآیند آگاهی و اندیشه، که خلاقیت عنصری از آن است، مورد مطالعه قرار گرفته، تا با شناخت این فرآیند بتوان تصویر شفاف‌تری از روند پویایی اجتماعی - به‌عنوان یک سیستم بزرگتر و سیستمی که انسان هم‌زمان یک عنصر و یک زیرسیستم از آن است - ارائه کرد.

### ۳. یافته‌های نظری حوزه روان‌شناسی شناختی و فرهنگ

#### ۳-۱- اندیشه و زبان

فاعل شناخت (انسان) و موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییر هستند و ناچار شناخت به‌عنوان رابطه آن دو، به یک حال نمی‌ماند (Aryanpour, 2014, p. 85). روابط پیچیده فراوانی میان انسان و محیط برقرار است. این روابط که انسان را به طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهند، چون در آرگانسیم (بدن) انعکاس یابد، ذهن نامیده می‌شود (Aryanpour, 2014, p. 85; Khorasani, 2014, p. 14).

«لو سم‌نوویچ ویگوتسکی»<sup>۱</sup>، برای اثبات تقدم بُعد اجتماعی ذهن (Kozulin, 2013, p. 147)، نظریه قدرتمندی را در دهه ۱۹۲۰ ارائه داد که به «نظریه فرهنگی-تاریخی» معروف است. هدف ویگوتسکی این بود که در نظامی جدید بتواند هر دو رویکرد روان‌شناسی ذهنی فروید و بازتاب‌شناسی پاولف را که «نوعی مادی‌گرایی عامیانه» (Gray, 1983, p. 128) بود را، با هم درآمیزد (Luria, 2001, pp. 67-68). ویگوتسکی و همکارانش دریافتند برخلاف نظرات دکارت، فعالیت‌های عالی ذهنی و خویش‌تن آگاهی انتقادی، نقطه آغاز نیست؛ بلکه نتیجه رشد روانی با منشأ اجتماعی است (Luria, 2001, p. 95; Kozulin, 2013, p. 95; Saif, 2007, p. 95). بنابراین، ایشان به این نتیجه رسیدند که منشاء شکل‌های عالی رفتار آگاهانه را باید در روابط اجتماعی فرد با جهان خارجی جستجو کرد. اما انسان صرفاً یک‌سویه توسط محیط شکل نگرفته است (Lectorsky, 1999, p. 66)؛ فرآیند برخورد آرگانسیم و محیط، به تغییر هر دو می‌انجامد: محیط با کار انسانی تغییر می‌کند و انسان با تحریک محیط تکامل می‌یابد. آگاهی یا شناخت نتیجه این کنش‌ها است (Ogburn et al., 2009, p. 16-18; Khorasani, 2014, pp. 39). انسان از طریق یک لایه واسطه فرهنگی-تاریخی عمل کرده و خود عامل فعالی در آفرینش محیط خویش به‌شمار می‌رود (Luria, 2001, pp. 56-57; Luria, 2010, p. 8).

این نظریه که بر پایه مفهوم کلیدی «واسطه‌مندی» می‌باشد، از نظام منطق هگلی به‌عاریت گرفته شده است (Hegel, 2008, p. 53; Kozulin, 2013, p. 157). در دیدگاه هگلی، نقش این واسطه‌گری را «کار» انسانی برعهده دارد. چرا که کار، از سویی جهان را شکل و تغییر داده و از طریق سازگار ساختن آن با بشر، آن را انسانی می‌سازد و از سوی دیگر بشر را نیز تغییر می‌دهد، شکل می‌دهد، تربیت می‌کند و در واقع او را انسانی می‌کند (Hegel, 2008, p. 27; Kozulin, 2013, p. 4-6; Khorasani, 2014, pp. 159). کنش اندیشه به‌عنوان عملکرد و صورتی از «تعیینات انسان اجتماعی با خواسته‌های هدفمند فرد انسانی» توسط فعالیت و کار وی و در روند تبدیل عینی و عملی که بر روی طبیعت است، صورت می‌پذیرد (Ilyenkov, 2014, p. 244). این لایه واسطه، فرهنگ است که می‌تواند بین عمل فرد و نظام‌های اجتماعی که به آن عمل معنا می‌بخشند، پیوند ایجاد کند (Kozulin, 2013, p. 304). چراکه «همه اشکال فرهنگ، فقط اشکال فعالیت خود انسان است» (Ilyenkov, 2014, p. 264).

نظریه فرهنگی-تاریخی ویگوتسکی بر آن است که فرآیندهای عالی ذهن در انسان، کارکردهای فعالیتی واسطه‌مند به‌شمار می‌روند (Kozulin, 2013, p. 149). این ساختار واسطه‌مندانه، از طریق کاربرد نشانه‌ها، نمادها و زبان‌ها که در نقش واسطه‌هایی با درجات مختلف پیچیدگی عمل می‌کنند، شکل می‌گیرد (Kozulin, 2013, p. 37) و در نتیجه، زبان و کلام، نقش اصلی در این رفت و برگشت بین عین و ذهن را ایفا می‌کنند. زبان ذهن را مجهز به نظام نشانه‌ها می‌کند که نتیجه آن، دستیابی به خصوصیت «واسطه‌مندی» است. بدین ترتیب، زبان که خود ابزاری برای تفکر به‌شمار می‌رود به‌صورت سازوکار و راهبرد تفکر در می‌آید. کنش اجتماعی در پوشش نمادپردازی صورت می‌گیرد و از گذر نشانه‌ها است که انسان محیطش را می‌شناسد و در آن دخل و تصرف می‌کند (Rocher, 2012, p. 94). انسان با فعالیت و کار هرروزه، به تولید و گسترش ابزار و نشانه‌ها می‌پردازد. به واسطه این ابزار و نشانه‌ها - از جمله زبان - سازوکار لازم برای اندیشیدن مهیا می‌شود و فرد دوباره با اندیشه‌ای نو دست به عمل می‌زد. این «شدن» و حرکت از عین به ذهن و برعکس، با اراده و

انگیزه فردی به صورت پیوسته ادامه یافته و هر لحظه به تغییر ماتریس جامعه و ذهن انسان می‌انجامد. رابطه‌ای که میان اندیشه و زبان (به‌عنوان اصلی‌ترین سیستم نشانه‌ای) به‌وجود می‌آید، با انگیزش یا قصدمندی که پدیدآورنده اندیشه است، آغاز می‌شود (Kozulin, 2013, p. 226; Ghasemzadeh, 2013, pp. 64-65). ویگوتسکی در کتاب «اندیشه و زبان» (Vygotsky, 2008) تبیین می‌کند که نه‌تنها اندیشه و کلمات با هم منطبق نیستند، بلکه اندیشه بیان‌نشده، نارس باقی مانده و سرانجام از بین می‌رود. بنابراین «زبان، صرفاً بیان اندیشه مستقل و کاملاً شکل گرفته نیست، بلکه شکل ضروری تحقق اندیشه است» (Kozulin, 2013, p. 237).

## ۲-۳- خلاقیت: محصول فرآیند توأمان اندیشه و عمل

فعالیت عالی ذهنی و عمل ساختار واسطه‌مندانه فرهنگی و تاریخی که به واسطه نظام نشانه‌ها، نمادها و زبان عمل می‌کند، در دو نوع متفاوت از فعالیت قابل تشخیص است: (۱) فعالیت‌های بازآوری: که مرتبط با حافظه و استفاده مجدد از اطلاعات پیش‌تر ذخیره‌شده در ذهن است؛ (۲) فعالیت‌های ترکیبی یا خلاق: که مرتبط با تخیل فردی است (Vygotsky, 2004, pp. 7-9). این مرحله در ذهن را فرآیند «درونی‌سازی» گویند. اما چنان‌که از آرای ویگوتسکی نیز برمی‌آید، فرآیند خلاقیت در لحظه «بیرونی‌سازی» فعالیت انسانی محقق می‌شود. فعالیت‌های انسانی، فرآیندهای صرفاً «درونی‌سازی» نیستند بلکه، فرآیندهای «بیرونی‌سازی» نیز هستند (Lectorsky, 1999, p. 66) و در بیرونی‌سازی است که فردیت معنا می‌یابد. این دو نوع فعالیت، در مواجهه با محیط، دو ویژگی اصلی خلاقیت، شامل «نو بودن» و «حل مسأله» (Shaeri et al., 2010, p. 349; Tikhomirov, 1999, p. 349; Sadeghi Mal-Amiri, 2007, pp. 3-9) را نمایان می‌سازند. بنابراین ابژه یک فعالیت خلاق به دو صورت پدیدار می‌شود: اول، به‌عنوان محصولی جدید از یک فعالیت؛ محصولی که قبلاً وجود نداشته و سپس به‌عنوان یک تصویر از ابژه‌ای که هنوز بدل به محصول نشده ولی در آینده نزدیک تبدیل به یک محصول می‌شود، ظاهر می‌گردد. دوم، فرآیند بیرونی‌سازی است که با فعالیت خلاق، علاوه بر انگیزه، هدف و عمل، به‌وسیله‌ی اعمالی که با تولید انگیزه‌ها، اهداف و اعمال جدید مرتبط است نیز، مشخص می‌شود (Tikhomirov, 1999, p. 349).

## ۱-۲-۳- فرآیند بیرونی‌سازی

اولین ویژگی خلاقیت، «نو بودن» ابژه آن است. پس از آنکه فرد تجربیات عینی و دریافت‌های ناشی از فعالیت در جامعه را درونی ساخت، در مرحله بیرونی‌سازی آن و بازگرداندن دوباره آن از ذهن به عین، می‌تواند در ترکیبی خلاقانه، محصولی نو تولید کند (Lectorsky, 1999, p. 67). بنابراین، خلاقیت در مراحل از اندیشیدن، طی «شدن»‌ها و حرکت پیوسته و جدانشدنی بین عین و ذهن و در مرحله «بیرونی شدن» آن محقق می‌شود.

## ۲-۲-۳- حل مسأله و تغییر طرحواره‌های ذهنی

ویژگی دوم خلاقیت، حل مسأله است. خلاقیت، در پی ایجاد «انگیزه» (Zhang et al., 2010, p. 111) برای «حل مسأله» و یافتن پاسخ یک «پرسش» (Tinder, 1995, p. 3; Ghasemzadeh, 2006, p. 63) محقق می‌شود. تا زمانی که مشکلی به‌عنوان «مسأله» بازشناسی و مرزبندی نشده باشد، مسلماً پاسخی درخور نخواهد یافت. مشکل، زمانی «مسأله» تلقی می‌شود که به شکل یک «پرسش» صورت‌بندی شود. هدف از پرسش، تغییر سطح و چارچوب مسأله به چارچوب و سطح دیگری است؛ یعنی در درجه اول، ایجاد تغییر در طرحواره‌های ذهنی؛ چراکه طرحواره‌ها هستند که در ذهن به اطلاعات خام، معنا می‌بخشند (Ghasemzadeh, 2006, p. 59). راهبردی که پرسش برمی‌گزیند، «فرضیه‌آزمایی» است و در صورت تایید فرضیه، پاسخی برای مسأله فراهم می‌آید. به‌عبارت دیگر، مسأله طرحواره خود را تغییر می‌دهد (Ghasemzadeh, 2006, p. 63). بنابراین، فرد برای اثبات فرضیه‌اش دست به آزمون می‌زند.

اما یافتن پاسخ پرسش، نیازمند اطلاعات و فرصت کافی است تا فرد بتواند به آزمون و خطا دست بزند. چراکه خلاقیت به‌طور مستقیم با غنا و تنوع تجربیات قبلی فرد (Vygotsky, 2004, p. 15) و یا گاه با بهره‌گیری از تجربیات دیگران و یا گاهی بر اثر جریان فکر نظام‌مند و فعالیت ذهنی متفکر در ارتباط است. در نتیجه، خلاقیت، مبتنی بر «هیچ» عمل نمی‌کند و بنابراین مبتنی بر «هیچ» هم نمی‌تواند تولید شود (Shaeri et al., 2010, p. 14). در طی این آزمون و خطا است که احساس نیاز به طرح جدید، ممکن است به‌وجود آید (Ghasemzadeh, 2006, p. 64).

نکته مهم آن است که طرحواره‌های ذهنی، به‌طور مستقیم از طریق فعالیت‌های واقعی و تجربیات فردی و اجتماعی زندگی هر فرد، شکل می‌گیرند (Vygotsky, 2004, p. 13; Gardner, 2013, p. 102; Ghasemzadeh, 2006, p. 58). با این وجود، ذهن، در کمال تعجب، سازوکاری محافظه‌کار است (Gardner, 2013, p. 101) و ممکن است که طرحواره‌ها به تدریج در برابر تغییر از خود مقاومت نشان دهند و به اصطلاح به‌عنوان «اینرسی مفهومی» عمل کنند. معمولاً در این حالت، از ورود اطلاعات ناهماهنگ و ناهم‌سو با دریافت‌های قبلی، جلوگیری به‌عمل می‌آید و در بازیابی اطلاعات از حافظه، سوی‌گیرانه عمل می‌شود (Ghasemzadeh, 2006, p. 57). این سوی‌گیری‌ها، از طریق «آمایه ذهنی»<sup>۲</sup> و با ایجاد «اعتفاف‌ناپذیری

کارکردی» که خود را به صورت عادت‌ها نشان می‌دهند، شکل می‌گیرند (Ghasemzadeh, 2006, p. 59). بنابراین، ذهن عموماً با طرحواره‌هایی برآمده از درون عادت‌واره‌های فرهنگی، موانعی در مقابل تغییر قرار داده و اینرسی ایجاد می‌کند. اما با تغییر طرحواره‌ها در پی حل مسائلی، ذهن از عادت‌واره‌های فرهنگی عبور می‌کند. حل مسأله و عبور از این اینرسی‌ها، نیازمند فرصت کافی و فضای آرام بوده (Ghasemzadeh, 2006, p. 64) و با وجود آن‌ها، تغییر طرحواره ذهنی برای هر فردی امکان‌پذیر است؛ لذا «شخصیت غیرخلاق، نداریم» (Shaeeri et al. 2010, p. 11). باید با تفاوت‌ها با تساهل برخورد کرد، چرا که گاهی خلاق‌ها، افرادی با ویژگی‌های شخصیتی خاص بوده (Ja-hangiri, 2014, p. 13) و در برابر فضای پرتنش آسیب‌پذیرند. استعداد خلاقیت، به‌طور نرمال تقسیم شده است و حتی ارتباط خاصی بین خلاقیت و هوش بالا وجود ندارد (Jahangiri, 2014, p. 6). تفاوت افراد در میزان تلاش، پشتکار و جست‌وجوگری است (Jahangiri, 2014, p. 6) و بنابراین، قضاوت فوری در مورد افراد، دشمن خلاقیت است (Bono, 1995, p. 12). فضای آرام و بدون تنش برای تحقق خلاقیت، باید کمترین حد از قضاوت را دارا باشد تا تغییر در طرحواره‌ها آسان‌تر و با کمترین موانع صورت پذیرد. بنابراین نمی‌توان از افرادی برتر و با عنوان «طبقه خلاق» نام برد که گویی قرار است موجب تغییراتی پایدار در جامعه شوند.

### ۳-۳- خلاقیت؛ از انگیزه فردی تا فرهنگ

خلاقیت هنگامی موجب ایجاد تغییری پایا در جامعه می‌شود که جنبه بیرونی و عملکردی پیدا کند: یعنی فرد، انگیزه درونی خود را در جهان عینی ابزاری کند و به این ترتیب، رفتار خود را تابع بازآفرینی‌های بیرونی خود کند. بر اساس آرای ویگوتسکی، این فرآیند بیرونی‌سازی از خصوصیتی واسطه‌مند، ابزاری و نشانه‌شناختی برخوردار است (Kozulin, 2013, p. 37). از تغییر نشانه‌ها و ابزاری ساختن تغییر، فرهنگ پدید می‌آید که تابع یک الگو و یا انگیزه درونی فرد خاصی نیست، بلکه تبلور و تحقق همه انگیزه‌های افراد جامعه بوده (Ghasemzadeh, 2006, pp. 66-68) و محصولی تاریخی است (Cucho, 2010, p. 115). «مهم این است که تغییر، هدفمند، سازمان‌دار و متأثر از پسخوردها صورت گیرد. یعنی مدام با ورود اطلاعات جدید، وضعیت خود را نسبت به هدف، که گاه خود آن نیز دستخوش تغییر قرار می‌گیرد، روشن‌تر سازد» (Ghasemzadeh, 2006, p. 68). چرا که اگر چنین نباشد، عادت‌واره‌های فرهنگی و اینرسی‌های مفهومی شکل گرفته و سازوکار ذهن را به سمت محافظه‌کاری سوق می‌دهند. در نتیجه، تغییری در طرحواره‌ها ایجاد نمی‌شود و خلاقیت، به‌عنوان راه‌حلی نو برای مسائل، با موانعی مواجه می‌شود. با این وصف، چون پرسش‌ها در سطح کل اجتماع وجود داشته و از لایه نشانه‌شناختی فرهنگ - که نه تابع انگیزه فردی، بلکه تابع انگیزه‌های کل افراد یک جامعه است - تغذیه می‌شوند، نمی‌توان جلوی طرح‌شدنشان را گرفت و برای همیشه مانع تغییر در طرحواره‌ها و فعالیت‌های خلاق شد. به عبارت دیگر، «تصورات کلی در کالبد فرهنگ معنوی انسان، مستقل از اراده و خواست فردی تبلور می‌یابد که این، خود نتیجه فعالیت آدمی است. این تصورات وقتی در شهود حاضر می‌شوند که توسط کار انسانی خلق شده باشند و یا اینکه نشانه‌هایی از فعالیت عملی و فیزیکی انسان بر روی طبیعت باشند» (Ilyenkov, 2014, p. 244). بنابراین، برخلاف دیدگاه تالکوت پارسونز<sup>۴</sup>، فرهنگ به مثابه یک دستگاه کنترلی عمل نمی‌کند (Smith, 2012, p. 57; Roher, 2012, p. 125). همانطور که یک فرآیند درونی‌سازی فرهنگ وجود دارد، فرد نیز از طریق فعالیتش در سطحی برابر با سطح فرهنگی و نه - طبق دیدگاه پارسونز - در سطح کنترلی و نظارتی (Rocher, 2012, p. 126)، عامل تغییر فرهنگ به‌شمار می‌رود. در این‌جا می‌توان با هربرت بلومر<sup>۵</sup> هم‌کلام شد که برخلاف دیدگاه پارسونز «نقطه کانونی درک کنش، چگونگی ایجاد و استعمال معانی از سوی مردم است، نه اینکه چگونه به‌وسیله هنجارها و ارزش‌های فرهنگی در اختیارمان قرار می‌گیرند. این تأکید است بر اینکه چگونه کنش‌گران می‌توانند خلاق باشند، نه اینکه فرهنگ چگونه می‌تواند الگوهای کنش را نشان دهد و از لحاظ تحلیلی از آن الگوها متمایز باشد» (Smith, 2012, p. 101). در نتیجه، همه انسان‌ها خلاق هستند و نمی‌توان از طبقه اجتماعی خاصی به‌عنوان طبقه خلاق نام برد.

### ۴- شهر و خلاقیت

#### ۴-۱- محیط کنش: آگاهی جمعی و حافظه جمعی

شهرها به‌عنوان یکی از عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی انسان معاصر، محیط فرد را به‌عنوان یک سیستم شکل می‌دهند، که البته، محیط نیز به‌عنوان محصول یک سیستم فراگیر اجتماعی قابل شناسایی است. همانطور که زیمل گفته است، جامعه اساساً محصول کنش و واکنش‌های بی‌وقفه افراد است (Smith, 2012, p. 41). به‌علاوه، چنانکه پیش‌تر بیان شد، انگیزه، اولین حلقه از زنجیره‌ی اندیشه و خلاقیت است. طبق نظر موریس هالبواکس<sup>۶</sup>، انگیزه‌های عمومی (مانند روح خانوادگی، جاه‌طلبی، صرفه‌جویی، جستجوی سرمایه‌های مادی و امتیازات و میل به بهبود بخشیدن شرایط زندگانی) در هیچ‌کجا و در پیش هیچ‌کس به‌صورت تمایل یا آمادگی منفرد و مجرد ظاهر نمی‌شود. این انگیزه‌ها به این دلیل در همه



هست که در گروهی که فرد عضو آن است، وجود دارد و صورت و شدت آن‌ها از شرایط خاص گروه و ساختار و روابط آن با گروه‌های دیگر ناشی می‌شود (Halbwachs, 1990, p. 34). این چنین، فرد انگیزه را از محیط و سازمان اجتماعی خود گرفته و طی فرآیند بیرونی‌سازی، ماتریس جامعه‌ی خود را تغییر می‌دهد و چه بسا، موجب خلق انگیزه‌ای جدید در فرد دیگری می‌شود.

موریس هالبواکس در بسط این مفهوم گامی جلوتر رفت. او بر این باور بود که آنچه ما حافظه می‌نامیم احیاء مستقیم و مجدد تصویری تغییرناپذیر نیست، بلکه فرآیند فعال بازسازی رویدادهای معین است. طبق نظر او، فرآیند بازسازی رویداد، از طریق تجربه گروهی همزمان با آن رویداد، وساطت می‌شود (Kozulin, 2013, pp. 162-163). هالبواکس از «حافظه جمعی» نام می‌برد و بر آن است که «حافظه جمعی اساساً نوعی بازسازی گذشته است که تصویر وقایع قدیمی را با باورها و با نیازهای معنوی زمان حاضر سازگار می‌کند» (Fijalkow, 2009, p. 40). بنابراین حافظه فرد، از لحاظ محتوایی و سازمان‌بندی، تحت تأثیر چارچوب‌ها و یا به قول هالبواکس کادریهای اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد (Kozulin, 2013, p. 164) و آنچه به سبب محدودیت‌های فردی از دست می‌رود در اثر تلاقی حافظه‌های جمعی متکثر، در حافظه فردی جبران خواهد شد (Gurvitch, 2012, p. 61). او معتقد است که محیط و سازمان اجتماعی باعث گسترش یافتن استعدادها می‌شود و اگر فرد در چنین سازمان اجتماعی یا محیطی نباشد استعدادهای او شکفته و جلوه‌گر نخواهد شد (Halbwachs, 1990, p. 20). بنابراین، ذهن بشر، نه تنها در تعاملی پویا و پیچیده با محیط است (Dillon, 2006, p. 71); بلکه محیط، آن را احاطه کرده است. (Halbwachs, 1990, p. 4; Stoetzel, 1992, p. 51).

لوی برول<sup>۶</sup> دلایلی ارائه می‌داد که اندیشه اقوام «ابتدایی» و جوامع بی‌سواد و «تانویسا» در مقایسه با جوامع «متمدن» (متجدد، پیشرفته، فرهنگی) از قواعد و عملکردهای متفاوتی پیروی می‌کند. خود لوی برول، به مکتب جامعه‌شناسی فرانسه به رهبری امیل دورکیم<sup>۷</sup> تعلق داشت. وی از «آگاهی جمعی» نام می‌برد و بر آن است که «آگاهی جمعی»، مجموع مفاهیم، باورها و احساس‌های مشترک میانگین اعضای یک جامعه واحد است (Gurvitch, 2012, p. 29). تا بدین وسیله بتوانند ارتباط کارآمدی با هم داشته باشند (Kozulin, 2013, p. 161). دورکیم در این باره می‌گوید: شیوه‌های جمعی عمل و تفکر، واقعیتی بیرون از افراد دارند. واقعیتی که در هر لحظه از زمان، افراد با آن روبه‌رو می‌شوند و به‌طور مستقل نیز وجود دارند. فرد با آن‌ها موقعی برخورد می‌کند که از پیش شکل گرفته‌اند. او معتقد بود که «مفاهیم» نمی‌توانند در هر شخص، به‌طور جداگانه و بر اساس تجربه حسی و فردی شکل بگیرند. بلکه فرد، آن‌ها را از فرهنگ جذب می‌کند و بنابراین، آگاهی جمعی از شرایط خاص افراد، مستقل شمرده می‌شود (Gurvitch, 2012, pp. 29-30) و به مجموع آگاهی‌های فردی و تعامل محض‌شان تقلیل‌پذیر نیست (Gurvitch, 2012, p. 41). در نتیجه، از دید دورکیم، گرایش‌ها و سوداهای جمعی، نیروهایی ویژه و مؤثر بر آگاهی شخصی اند (Gurvitch, 2012, p. 49) و واقعیات اجتماعی، به منزله عواملی بیرونی هستند که به افراد، توان خلاقیت و عاملیت نمی‌دهند بلکه آنان را مقید و محدود می‌کنند (Smith, 2012, p. 31).

ویگوتسکی تحت تأثیر اندیشه‌های لوسین لوی برول، امیل دورکیم و موریس هالبواکس (Kozulin, 2013, p. 161) و مفاهیم «آگاهی جمعی» و «حافظه جمعی» قرار داشت. اما به نظر می‌رسد آنچه دورکیم، لوی برول و هالبواکس به آن توجه دارند، آن است که شهرها نه تنها محل ظهور خلاقیتند، بلکه خود، به‌عنوان محیط، بر کنش خلاقانه افراد اثرگذار هستند. لذا، کیفیت یک «فضای شهری» بر تقویت و یا تحدید خلاقیت کنشگران اجتماعی مؤثر است. همانطور که پیتر هال<sup>۸</sup> گفته، ارتقاء کیفیت کالبد شهر، متضمن به‌وجود آمدن نواخ خلاق نیست و برخی از هنرمندان و افراد خلاق، از زاغه‌ها و اتاق‌های زیرشیروانی سر برآورده اند (Hall, 1999, p. 168). خلاقیت یک معجزه اتفاقی نیست که گهگاه در شهرهای با کیفیت فیزیکی مطلوب، اتفاق افتد (Hall, 1999, p. 168)؛ بلکه محصول محیطی است که مردم در فرآیند زندگی در آن، دست به کنش و تولید خاطره جمعی می‌زنند. لذا، برای شناخت یک فضای شهری خلاق، باید به نقش فعالیت و کار انسان در شکل‌گیری آگاهی او پرداخت و خلاقیت را از دیدگاه درونی‌سازی و بیرونی‌سازی واسطه‌مند فعالیت انسانی در محیط شهری (به عنوان دو عنصر از یک سیستم اجتماعی) بررسی کرد.

## ۲-۴- فضای شهری خلاق: فضای تولید مادی و معنوی

زندگی «نوعی انسان»، زندگی مولد است و فعالیت آزاد و آگاهانه، خصلت نوعی انسان را تشکیل می‌دهد که خصلتی حیات‌آفرین است. همه انسان‌ها با فعالیت آزادانه در جامعه‌ای که کمترین موانع را بر سر راهشان قرار می‌دهد به خودآگاهی دست می‌یابند و توانایی‌ها و خلاقیت‌هایشان بروز می‌کند. چنین است که هگل<sup>۹</sup> معتقد بود «بدون ذهن خودآگاه، شناخت کافی امکان‌پذیر نیست و ذهن خودآگاه با فعالیت در جهان و تلاش برای دگرگون ساختن آن تکامل می‌یابد و شکفته می‌شود» (Singer, 2014, p. 127). بنابراین، یک فضای شهری تقویت‌کننده خلاقیت افراد، فضایی است که کم‌ترین موانع و محدودیت‌ها را در برابر شناخت و آگاهی و اندیشه و عمل انسان در تولید مادی و معنوی ایجاد می‌کند. طبق نظریات مطرح شده، عنصر میانجی و واسط برای به‌فعل درآمدن اندیشه، ابزارها و سیستم‌های نشانه‌ای هستند، که

هر دو محصولاتی تاریخی اند. اصلی‌ترین این سیستم‌های نشانه‌ای، زبان است که در قالب گفتار و نوشتار، خود را نشان می‌دهد. اندیشه، در قالب زبان بیان می‌شود که نقش اصلی را در نرفتن اندیشه «به خلوت‌گه سایه‌ها» (Kozulin, 2013, p. 237) ایفا می‌کند و به تعبیری اندیشه با بیان زبانی آن است که کامل می‌شود. بنابراین، تمام شیوه‌های بیان اندیشه، چه گفتار باشد و چه نوشتار، چه هنرهای تجسمی باشد و چه موسیقی، باید بدون مانع، امکان به جریان افتادن داشته باشند تا اندیشه از ذهنیت محض، گذشته و در ماتریس جامعه به عینیت درآید و این خود، چیزی نیست جز آزادی در بیان اندیشه؛ اندیشه‌هایی که باید آزادانه بروز و عمل یابند. لذا ویژگی نخست یک فضای شهری خلاق، آن است که یک فضای تعامل باشد.

همچنین افراد باید بدون هیچ مانعی، امکان به‌فعل درآوردن آزادانه انگیزه‌های خود را داشته باشند تا تولیدات آن‌ها بتواند تغییراتی عینی و مادی در جامعه ایجاد نماید و با تغییر ماتریس جامعه، امکان بروز فعالیت‌های ذهنی و عینی جدیدتر را فراهم آورد. بدین‌گونه، خلاقیت انسان می‌تواند بروز یابد. همان‌طور که «علم در توسعه خود به شرایط اجتماعی عمومی بستگی دارد» (Halbwachs, 1990, p. 235)، عناصر مادی محیط نیز در بازده هوشی افراد مؤثر است (Stoetzel, 1992, p. 70) و تنها هنگامی که محیط اجتماعی کاملاً مساعد باشد، استعدادها و قوای مثبت افراد، امکان ظهور می‌یابند (Stoetzel, 1992, p. 71). «زیمل<sup>۱۱</sup> می‌نویسد: «انسان، اساساً، مخلوقی قائل به فرق است»: مردم با ترسیم خطوط تمایز بین آثار حسی مختلف معنا خلق می‌کنند و اشیاء را حس می‌نمایند» (Tonkiss, 2009, p. 182). استعدادها درخشان در همه‌جا زمانی پیدا می‌شوند که روابط اجتماعی موجود برای تکامل آن‌ها مساعد است. این بدین معناست که هر انسان مستعدی که بالفعل ظهور می‌کند و هر انسان مستعدی که به نیروی اجتماعی تبدیل می‌شود، محصول روابط اجتماعی است. تنوع و گشودگی فضا، لازمه چنین امری است. چرا که «تا زمانی که مردم در روابط متقابل معینی به‌سر می‌برند، به شیوه‌ای معین احساس می‌کنند، می‌اندیشند و عمل می‌کنند و نه به شیوه‌ای دیگر. هر کوششی از جانب هر شخصیتی برای مبارزه با این منطق، لاجرم، بی‌ثمر خواهد بود» (Plekhanov, 2002, p. 251). بنابراین یک فضای شهری خلاق باید یک فضای تولید نیز باشد (شکل ۱).

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد، این است که افراد انسانی زمانی محرک و انگیزه لازم برای خلق مداوم و دائمی ایده‌های نو و خلاق را خواهند داشت که فرد، انگیزه کار کردن و اندیشیدن را پیدا کند و آن زمانی است که ارزش کار فرد به خودش تعلق گیرد و خودآگاهی و رضایت خاطر از آن حاصل شود. برای فرصت‌دادن به نیروی مولد، جهت خلق ایده‌های نو و خلاقانه، دو شرط اساسی زیر، الزامی به‌نظر می‌رسد (Musto, 2010, p. 184). اول؛ آشنا شدن افراد با علم و آموزش علمی آن‌ها و دوم؛ در اختیار داشتن زمان فراغت بیشتر. همان‌طور که موسستو<sup>۱۲</sup> از کارل مارکس<sup>۱۳</sup> نقل می‌کند: «ذخیره کردن زمان کار، برابر است با افزایش وقت آزاد، یعنی زمان لازم برای تحول کامل فرد؛ و این به‌نوبه خود به‌عنوان بزرگ‌ترین نیروی مولد، بر نیروی مولد کار، تأثیر می‌گذارد» (Musto, 2010, p. 186). بنابراین، باید فضای اقتصادی آن‌گونه باشد که زمان فراغت فرد آموزش علمی دیده، به زمان کار اضافی او تبدیل نشود. در چنین شرایطی نهادهای لازم برای خلق پایدار ایده‌ها و محصولات خلاق شکل گرفته و جامعه از نظر تولیدات علمی، هنری و مادی رو به جلو خواهد رفت.

### ۳-۴- تغییر و رشد مداوم فضای ارتقاء: رشد عاطفی، عقلی و سرمایه فرهنگی برای بروز خلاقیت

طبق دیدگاه بوردیو<sup>۱۴</sup>، فرهنگ دارای تمامی ویژگی‌های یک سرمایه است (Bonnwitz, 2011, p. 112; Smith, 2012, p. 225) و فضای اجتماعی به این ترتیب ساخته می‌شود که عاملان و گروه‌های اجتماعی، بر اساس جایگاه‌شان در توزیع آماری دو اصل تفاوت‌گذار تقسیم می‌شوند: سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی (Bourdieu, 2014, p. 33). در جوامع معاصر، که سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی در حال جایگزین شدن با اعمال قدرت مستقیم و شخصی بر افراد است (Bonnwitz, 2011, p. 84)، طبقه مسلط بر جامعه، از طریق فرهنگ، سلطه خود را تضمین می‌کند (Bonnwitz, 2011, p. 109) و «فرهنگ برای گروه‌های اجتماعی تبدیل به موضوع مبارزه‌ای می‌شود که هدفش حفظ فواصل متمایز میان طبقات اجتماعی است» (Bonnwitz, 2011, p. 109). اما برخلاف جوامع سنتی، جوامع صنعتی پیچیده‌اند و موقعیت افراد در ساختار اجتماعی یکسان نیست که این امر، به وجود فرهنگ‌های متفاوت یا تکثر فرهنگی می‌انجامد (Bonnwitz, 2011, p. 111). لذا، از آنجا که کارکرد فضای اجتماعی، بر خواست تمایزگذاری میان افراد و گروه‌ها، یعنی خواست برخورداری از یک هویت اجتماعی خاص که هستی اجتماعی شخص یا گروه را ممکن می‌کند، استوار است؛ تعریف و تحمیل «ذائقه خوب» از طرف طبقه مسلط به مابقی جامعه (Bonnwitz, 2011, p. 125)، مانع پویایی و رشد عاطفی و عقلانی افراد است و در نتیجه، فضای ارتقاء در جامعه همپای فضای تولید مادی رشد نمی‌کند.

اعیان‌سازی مراکز قدیمی شهر را نیز می‌توان نوعی تحمیل ذائقه گروه‌های اجتماعی مسلط بر باقی جامعه دانست. امروزه اعیان‌سازی در تلاش «باز ساختن طبقاتی منظر شهر مرکزی» (Tonkiss, 2009, p. 134) درآمد است و چنانچه هاروی می‌گوید، بررسی بحران‌های نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد که راهبرد استقرار «صنایع فرهنگی» در مراکز

قدیمی شهرها، هدفی جز افزایش ثروت طبقات ثروتمند جامعه ندارد (Harvey, 2014, p. 39). از این رو، «در جهانی که مصرف‌گرایی، گردشگری، صنایع فرهنگی و دانش‌محور به جنبه‌های اساسی اقتصاد سیاسی شهری تبدیل شده‌اند، کیفیت زندگی شهری، همچون خود شهر، به کالایی تبدیل شده است» (Harvey, 2012, p. 29). مراکز به‌اصطلاح فرهنگی نیز، اغلب آثاری هنری را به‌نمایش می‌گذارند که توسط طبقات خاصی از جامعه تولید و مصرف می‌شوند که می‌توان آن‌ها را در رابطه با مفهوم «طبقه خلاق» مورد نظر ریچارد فلوریدا (Florida, 2011) بازشناخت.<sup>۱۵</sup> برای نمونه، تناثر در شهرهای پسا صنعتی غربی مجموعه‌ای از انگارگان‌ها با تمایلات سرمایه‌داری را بازتولید می‌کند (Harvie, 2012, p. 67). با استقرار مراکزی فرهنگی مانند تناثرها در مراکز شهری، نابرابری‌های طبقاتی از میان نمی‌رود و تفکیک طبقاتی به‌واسطه قیمت متغیر بلیط‌ها اعمال می‌شود و در حقیقت فرهنگ مصرف‌گرا، توهم خودشیفتگی را به طبقه متوسط جامعه القاء می‌کند (Harvie, 2012, p. 61). طبقات مسلط، بیش از سایر طبقات به تناثرها، موزه‌ها و سالن‌های اپرا می‌روند و دستیابی به کالاهای فرهنگی نابرابر است. این نابرابری علاوه بر نابرابری اقتصادی، بازتاب‌دهنده راهبردهای تمایز و از این‌رو بازتاب‌دهنده مبارزه طبقاتی در حوزه فرهنگی است (Bonnewitz, 2011, p. 120). بنابراین، تا هنگامی که سازمان‌دهی فضا و فرم شهری بر اساس فرهنگ طبقه مسلط شکل می‌گیرد، ارتقاء علمی، هنری و عاطفی افراد جامعه، هم‌پای رشد مادی گروه‌های مولد جامعه نخواهد بود و لذا چنین ارتقایی، دائمی و پایدار نخواهد ماند.

## ۵. بحث و استدلال

یافته‌های دانش روان‌شناسی شناختی و مباحث فرهنگی مرتبط با آن، در پیوند با فضای شهری خلاق، شامل سه بحث کلیدی است که در مطالعه موضوع خلاقیت و شهرخلاق، باید به آن توجه کرد:

۱) رابطه انسان و فرآیند خلاقیت؛

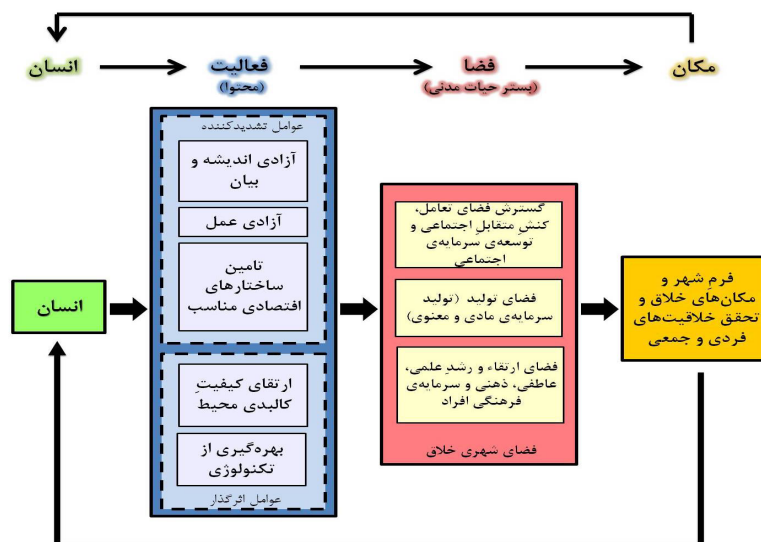
۲) پویایی اجتماعی جوامع و حوزه عمومی در تبلور فضای شهری؛

۳) رابطه فضای شهری و تبلور خلاقیت.

در خصوص ارتباط انسان‌ها، صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، قومیت و ملیت، آحاد جامعه می‌توانند خلاق باشند. این موضوع بارها از سوی روان‌شناسان شناختی مورد تحلیل قرار گرفته است. در این رابطه، انسان به‌عنوان فاعل شناسایی و محیط به‌عنوان موضوع شناخت، هر دو در تغییرند. ذهن، انعکاس فعال رابطه انسان با محیط به‌شمار می‌رود و آگاهی نتیجه شناخت واسطه‌مند فرهنگی-تاریخی فعالیت انسانی است؛ به‌طوریکه زبان در آن نقش کلیدی دارد. بنابراین، فعالیت‌های عالی ذهنی و عمل ساختار واسطه‌مندانه فرهنگی-تاریخی که به وساطت نظام نشانه‌ها، نمادها و زبان‌ها عمل می‌کند، در دو حوزه بازآوری (به‌یاد آوردن و استفاده مجدد از اطلاعات پیشین) و فعالیت ترکیبی، نمود می‌یابد و این مرحله در ذهن را درونی‌سازی گویند. این فرآیند در عمل هرروزه محقق شده و بیرونی می‌شود. در این جریان، فردیت معنا یافته و انسان در مواجهه با محیط، دو ویژگی را از خود بروز می‌دهد که در قالب طرحواره‌های ذهنی، به‌صورت «نو» و «روش حل مسأله» شکل می‌گیرند. عبور از مسأله و تولید راه‌حل، همواره طرحواره‌های قبلی را تکمیل و دچار تحول می‌سازد. لذا بحث دوم این مقاله، بر پویایی اجتماعی-فرهنگی جوامع و تشکیل حوزه عمومی و فضای شهری مرتبط است. مطالعات نشان داده است که خلاقیت در خلاء شکل نمی‌گیرد و مستلزم محیط کنش، حافظه جمعی و آگاهی جمعی است؛ چنان‌که هالبواکس، به صراحت، به رابطه ذهن خلاق و فضا توجه می‌کند. اما اینکه چه نوع فضایی موجب شکوفایی خلاقیت و استعداد می‌شود، بدیهی است که باید متضمن خصوصیات باشد که کم‌ترین موانع و محدودیت را در برابر شناخت، آگاهی، اندیشه و عمل انسان در تولید مادی و معنوی ایجاد کند. بدیهی است که این مهم ممکن نخواهد بود، مگر به وساطت رشد پویایی جامعه و برقراری دموکراسی که هر کس از ارزش زحمات خویش بهره‌مند شود. در چنین فضای مردم‌واری است که حوزه عمومی شکل می‌گیرد و فضای شهری که یکی از اشکال و مهم‌ترین آن‌هاست، پدیدار می‌شود. بنابراین، میان پویایی جامعه و حوزه عمومی، روابطی برقرار بوده که بستر مناسب بروز خلاقیت انسان در تولید راه‌حل‌های عملی و نظری، در اندیشه، بیان، اجتماع و عمل تاریخی است. فرآیند خلاقیت، همواره توسعه فرهنگی و نیز سرمایه فرهنگی را بسط داده و تغییر و رشد مدام فضای ارتقاء، رشد عاطفی، عقلی و اقتصادی را فراهم می‌کند. شکل ۱، مدل مفهومی تحلیل فضای شهری خلاق را نشان می‌دهد.



شکل ۱: مدل مفهومی فضای شهری خلاق



## ۶. نتیجه گیری

خلاقیت به عنوان محصولی از فرآیند آگاهی و اندیشه در ارگانیکس انسانی و در رابطه متقابل انسان با محیط شکل می گیرد و این خلاف دیدگاه افرادی است که در قالب گفتمان خلاقیت، طبقه متوسط تکنوکرات و بوروکرات را نیروی خلاق و پیش برنده تاریخ می دانند و یا آن را با نخبگان پیوند می زنند. انسان اندیشه ورز ناطق اجتماع گرای ابزار ساز و به طور کلی، تمامی افرادی که «کار» می کنند و دست به تولید می زنند (اعم از تولید مادی و معنوی)، نیروی محرکه خلاقیت به شمار می روند. این افراد زمانی محرک و انگیزه لازم برای خلق ایده های نو و خلاق را خواهند داشت که کمترین موانع و محدودیت ها در برابر شناخت، بیان اندیشه و عمل آن ها وجود داشته باشد. فضای شهری به عنوان عرصه حیات مدنی، فضای تعامل و بیان آزادانه اندیشه ها است. در چنین فضایی است که به طور پیوسته برای افراد جامعه، «مشکلات» در چارچوب «مسائل» جدیدی قابل طرح است و با به وجود آمدن «انگیزه»، افراد در راستای حل آن «فرضیه سازی» می کنند و با آزمودن آزادانه فرضیاتشان، پاسخی برای «پرسش» هایشان می یابند و طرحواره های ذهنی را تغییر می دهند. بنابراین، فضای شهری خلاق، همچنین باید یک فضای تولید و بستر آزادی عمل و به فعل درآمدن ایده های خلاق باشد. انگیزه لازم برای چنین کنش خلاقانه هنگامی دائمی و پایدار می شود که شرایط اقتصادی به گونه ای باشد که ارزش کار هر فرد، به خود او تعلق گیرد و به تملک دیگری در نیاید.

پیشنهاد می شود که پژوهشگرانی که به موضوع شهر خلاق، خلاقیت و فضای شهری می پردازند، به پایه های علمی روان شناسی شناختی - که سابقه ای بیش از یکصد سال دارند - مراجعه کرده، تا با استناد به مدارک و یافته های آن رشته و درک مبانی علمی آن، فرآیند آگاهی و اندیشه و کنش خلاق را شناخته و در پژوهش های خود آن را به کار برند. چراکه واقعیت آن است که درک موضوع شهر خلاق به عنوان بستری برای بروز خلاقیت منوط به فهم سه رابطه است:

۱- درک فرآیند آگاهی، اندیشه و نیز خلاقیت، به عنوان محصولی از فرآیند اندیشه، از زاویه علمی آن در حوزه روان شناسی علمی؛

۲- وجود دموکراسی و آزادی اندیشه، بیان، اجتماع و عمل در زندگی اجتماعی، که به حوزه علوم اجتماعی ارتباط دارد؛

۳- انتظام فضایی و توسعه قلمروی عمومی و فضای شهری، به عنوان مهم ترین عرصه رشد تعامل اجتماعی، تولید مادی و معنوی مدنی و فرصت های رشد و شکوفایی.

بنابراین، در مطالعه و تحلیل قلمروی عمومی و فضای شهری، نه تنها باید به خصوصیات شکل شناسانه فضای شهری توجه کرد، بلکه باید بر محتوای فضای شهری و خصوصیات نیروهای اجتماعی-فرهنگی آن، که بازتاب دهنده ظرفیت های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی-کالبدی شهر بوده و مشروط به حیات مدنی و شهرگرایی است، توجه کافی مبذول نمود.

## 1. Lev Semenovich Vygotsky

۲. Schema: طرحواره‌ها یا ساختواره‌ها مجموعه‌ی سازمان‌داری از اطلاعات به شکل قواعد، فرض‌ها یا فرمول‌ها هستند که به شیوه‌های مختلف، فرآیندهایی مانند توجه، ادراک، طبقه‌بندی، معنابابی، یادسپاری و بازیابی اطلاعات را تحت تأثیر قرار می‌دهند (Ghasemzadeh, 2006, p.57). طرحواره‌ها یا ساختواره‌های ذهنی، یکی از سازه‌های نظری و مفهومی مهم در مدل‌های بازنمایی است (Ghasemzadeh, 2006, p.58).

۳. Mental se: از مفاهیم مربوط به طرحواره، آمایه ذهنی است که آن را می‌توان گرایش راهبردی در حل مسأله دانست. وقتی موجود زنده، گرایش پیدا می‌کند که برای پاسخ به یک مسأله یا آزمایه‌ای، از شیوه‌ی خاص از پیش تعیین شده‌ای استفاده کند، گوییم طبق آمایه ذهنی عمل می‌کند (Ghasemzadeh, 2006, p.59).

## 4. Talcott Parsons

## 5. Herbert Blumer

## 6. Maurice Halbwachs

## 7. Lucien Lévy-Bruhl

## 8. Emile Durkheim

## 9. Peter Hall

## 10. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

## 11. Georg Simmel

## 12. Marcello Musto

## 13. Karl Marx

## 14. Pierre Bourdieu

۱۵. مفهوم گروه یا طبقه خلاق، مفهوم جدیدی نیست. بلکه تبارشناسی این مفهوم و سیر آن نشان می‌دهد که امروزه همواره با رشد و توسعه انواع دموکراسی‌های گوناگون در جهان، دیگر هیچ فردی، از جمله ریچارد فلوریدا، نمی‌تواند این امر بدیهی را که «همه خلاق هستند اما برخی هنوز فرصت بروز خلاقیت را پیدا نکرده اند» (Florida, 2011, p. 79)، نفی کند. طبقه خلاق شامل: دانشمندان، مهندسان، استادان دانشگاه، شاعران، نویسندگان، هنرمندان و سرگرم‌کنندگان، هنرپیشه‌ها، طراحان، آرشیتکت‌ها، سردبیران، اشخاص فرهنگی، محققان متخصص، تحلیلگران و دیگر افراد و همچنین حرفه‌ای‌های خلاق که در رشته وسیع صنایع با دانش زیاد، مانند بخش‌های دارای فناوری پیشرفته، خدمات مالی، حرفه‌ای‌های حقوقی و پزشکی و مدیریت تجاری، کار می‌کنند (Florida, 2011, p. 78)، همواره مورد بحث صاحب‌نظران بوده است. قدیمی‌ترین بحث در این زمینه، به اندیشه‌های ماکیاولی می‌رسد. ماکیاولی به وضوح در کتاب «گفتارها» میان نخبگان و توده مردم تمایز قائل شده است. او می‌گوید: «در هر جامعه دو قشر وجود دارد که یکی قشر اشراف است و دیگری قشر توده مردم. و این دو دارای دو شیوه فکر مختلف هستند و همه قوانینی که برای پاسداری از آزادی پدید می‌آید، حاصل کشمکش‌های این دو قشرند» (Machiavelli, 2015a, p. 48). همچنین در کتاب «شهریار» به کرات به حاکم یا شهریار می‌گوید که چگونه باید میان خود و توده مردم فاصله‌گذاری کند. به این معنا که مدام به وی هشدار می‌دهد که «هنر» یا «فضیلت» حاکم در آن نیست که مردم را با خود دشمن کند؛ بلکه باید آن‌ها را به نفع حکومت خویش مدیریت کند: «مردم عادی همیشه بنده ظاهرند و سرانجام کار. و جهان آکنده است از مردم عادی» (Machia-Velli, 2015b, p. 150). پس از ماکیاولی، اندیشه نخبه‌گرایی و طبقه به اصطلاح خلاق، به عنوان مهم‌ترین نیروی محرکه تاریخ سرمایه‌داری، به «پاره‌تو»، اقتصاددان، جامعه‌شناس و سناتور ایتالیایی می‌رسد که در سال ۱۹۰۱ میلادی با انتشار کتابی به نام «صعود و سقوط نخبگان» (Pareto, 1991) این نظریه را در آستانه بلوغ دموکراسی و علیه دموکراسی بنیان گذاشت. به نظر او، هر جامعه‌ای را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: توده‌ها و نخبگان. از منظر وی، این نخبگان هستند که راه رسیدن به پیشرفت را مهیا می‌سازند. «مفهوم گسترده «نخبگان» در اندیشه پاره‌تو را ریمون آرون چنین خلاصه نموده است: «نخبگان کسانی هستند که در مسابقه زندگی نمره‌های خوبی گرفته اند» (Bottomore, 2013, p. 3). پایه اندیشه‌های جامعه‌شناختی پاره‌تو، دانش روانشناسی نابالغ دوران او بود. به دنبال پاره‌تو، «موسکا» نظریه‌پرداز دیگر این رویکرد در جامعه‌شناسی است. او از طبقه نخبگان سخن می‌گوید. این طبقه، طبقه رهبران را تشکیل می‌دهد؛ گروهی سازمان‌یافته که در برابر بی‌تفاوتی توده‌ها مسئول شناخته می‌شوند، از توده‌ها فاصله می‌گیرند، امور پیچیده را حل می‌کنند و خود را در آن متخصص اعلام می‌کنند. طبقه نخبگان به متخصصان و مجریان وابسته می‌شود، و همین، آن‌ها را در موضع برتری نسبت به مردم و حقوق قانونی آن‌ها قرار می‌دهد و رفتارهایی فراقانونی از آن‌ها سر می‌زند که پایه‌های دموکراسی را سست می‌کنند. موسکا روشنفکران را گروهی کمابیش مستقل به‌شمار می‌آورد که میان بورژوازی و پرولتاریا ایستاده اند و می‌توانند هسته یک گروه نخبه جدید و شایسته را تشکیل دهند (Bottomore, 2013, p. 87). در فاصله دو جنگ جهانی و با ظهور فاشیسم و نازیسم، مکتب نخبه‌گرایی رشد کرده و در ایالات متحده، موج نوین نخبه‌گرایی توسط

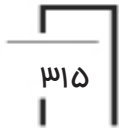


«برنهایم» توسعه یافت. او در ۱۹۴۱ میلادی کتابی به نام «انقلاب مدیران» (Burnham, 1941) نوشت، و توضیح داد که در عصر تکنولوژی، جوامع پیچیده امروز سرمایه‌داری، به‌شرطی ماندگارند که سرمایه‌داران قرن گذشته جای خود را به سازماندهندگان، مدیران و تکنوکرات‌های متخصص بدهند. او معتقد بود که تکنوکرات‌ها، تنها نیروی محرکه برای بقای سرمایه‌داری اند و آن‌ها هستند که با خلاقیت و اندیشه خود، سرمایه‌داری را نجات می‌دهند و لذا باید از بهترین امکانات بهره‌مند شوند. اما برجسته‌ترین متفکر نخبه‌گرایی را باید «سی‌رایت‌میلز» دانست. او به‌واقع جهشی اساسی در نخبه‌گرایی ایجاد کرد. وی در سال ۱۹۵۶ کتابی به نام «نخبگان قدرت» (Wright Mills, 1956) منتشر کرد و بر آن بود از آن‌جا که قدرت نهادینه شده است و نهادهای سیاسی، اقتصادی و نظامی سه نهاد برتر محسوب می‌شوند. بنابراین، کسانی که در رأس این سه نهاد قرار گیرند فرماندهی ساختار اجتماعی را نیز در دست خواهند گرفت و می‌توانند اقتصاد را شکوفا سازند (Bottomore, 2013, p. 42). بعد از سی‌رایت‌میلز، نخبه‌گرایان دیگری نیز بودند که این اندیشه را بسط دادند، اما هیچ‌یک به اهمیت سی‌رایت‌میلز نرسیدند. این افراد، کسانی مانند «ریمون آرون»، «ژوزف شومپتر»، «دامهوف»، «گالبرایت»، «رابرت دال» و دیگریانی مانند ریچارد فلوریدا هستند که مقصود همه آن‌ها، نجات سرمایه‌داری غرب از بحران است. به این دلیل، فلوریدا خلاقیت را از چارچوب محدودی مورد نظر قرار داده است که بیش از آن که علمی باشد، انگارگانی است. این چنین است که وی، از خلاقیت انسانی به عنوان «منبع رشد اقتصادی» (Florida, 2011, p. 61) نام می‌برد.

## References

- Aryanpour, A.H. (2014). *Sociology of Art*. Tehran: Gostareh Publication. (In Persian).
- Bertalanffy, L.V. (1987). *General System Theory: Foundations, Development, Applications*. (K. Paryani, Trans.). Tehran: Tondar Publication. (In Persian).
- Bottomore, Th. B. (2013). *Elits and Society*. (A.R. Tayyeb, Trans.). Tehran: Pardis-e Danesh Publication. (In Persian).
- Bonnewitz, P. (2011). *The First Lesson Buch Bourdieu Sociology*. (J. Jahangiri & H. Poursafir, Trans.). Tehran: Agah Publication. (In Persian).
- Bourdieu, P. (2014). *Practical Reasons: on the Theory of Action*. (M. Mardiha, Trans.). Tehran: Naghsh-o Negar Publication. (In Persian).
- Burnham, J. (1941). *The Managerial Revolution: What is Happening in the World*. New York: John Day Co.
- Cucho, D. (2010). *The Notion of Culture in Social Sciences*. (F. Vahida, Trans.). Tehran: Soroush Publication. (In Persian).
- Cuthbert, A.R. (2006). *The Form of Cities: Political Economy and Urban Design*. Malden: Blackwell Publishing.
- De Bono, E. (1995). Exploring Patterns of Thought: Serious Creativity. *Journal of Quality and Participation*, 18(5), 12-18.
- Dillon, P. (2006). Creativity, Integrativism and Pedagogy of Connection. *Journal of Thinking Skills and Creativity*, 1, 69-83.
- Fijalkow, Y. (2009). *Sociology of Cities*. (A.H. Nikgozar, Trans.). Tehran: Agah Publication. (In Persian).
- Florida, R. (2011). *Cities and the Creative Class*. (E. Ansari, Trans.). Tehran: Jame-shenasan Publication. (In Persian).
- Gardner, H. (2013). *Changing Minds: the Art and Science of Changing Our Own and Other People's Minds*. (S.K. Kharrazi, Trans.). Tehran: Ney Publication. (In Persian).
- Ghasemzadeh, H. (2006). Mental Schema, Culture and Change. *Journal of Baztab-e-Danesh*.1 (1). 57-68.
- Ghasemzadeh, H. (2013). *Metaphor and Cognition*. Tehran: Arjmand Publication. (In Persian).
- Gray, J.A. (1983). *Pavlov*. (M. Behzad, Trans.). Tehran: Kharazmi Publication. (In Persian).
- Gurvitch, G. (2012). *The Current Vocation of Sociology*. (F. Sarmad, Trans.). Tehran: Kand-o Kav Publication. (In Persian).
- Halbwachs, M. (1990). *The Psychology of Social Class*, (A.M. Kardan, Trans.). Tehran: University of Tehran Publication. (In Persian).
- Hall, P. (1999). Cities in Civilization: Culture, Innovation and Urban Order. *Journal of the English Historical Review*, 116(465), 155-156.
- Harvey, D. (2014). *The Enigma of Capital and the Crisis of Capitalism*. (M. Amini, Trans.). Tehran: Kalagh Publication. (In Persian).
- Harvey, D. & Merrifield, A. (2012). *The Right to the City*. (Kh. Kalantari, Trans.). Tehran: Mehrvista Publication. (In Persian).
- Harvie, J. (2014). *Theatre and the City*. (S. Khamse-Nezhad, Trans.). Tehran: Morvarid Publication. (In Persian).
- Hegel, G.W.F. (2008). *Lordship and Bondage*. Interpreted by Alexandre Kojeve from "Phenomenology of Spirit". (H. Enayat, Trans.). Tehran: Kharazmi Publication. (In Persian).
- Ilyenkov, E.V. (2014). *Dialectical logic Essays on its History and Theory*. (B. Eslah-pazir, Trans.). Tehran: Roozamad Publication. (In Persian).
- Jahangiri, B. (2014). Brain and Creativity. *Journal of Baztab-e Danesh*. 9(33-34), 5-14. (In Persian).
- Khorasani, Sh. (2014). *World and Human in Philosophy*. Tehran: Shahid-Beheshti University. (In Persian).
- Kozulin, A. (2013). *Vygotsky's Psychology: a Biography of Ideas*. (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran: Arjmand Publication. (In Persian).





- Lektorsky, V.A. (1999). *The Activity Theory in a New Era*. in Yrjö Engeström, Reijo Miettinen, Raija-Leena Punamäki, (Eds.) *Perspectives on Activity Theory*. Cambridge University Press, 347-360.
- Luria, A.R. (2001). *The Making of Mind: a Personal Account of Soviet Psychology*. (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran: Arjmand Publication. (In Persian).
- Luria, A.R. (2010). *The Cognitive Development: Its Cultural and Social Foundations*. (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran: Arjmand Publication. (In Persian).
- Machiavelli, N. (2015a). *The Discourses*. (M.H. Lotfi, Trans.). Tehran: Kharazmi Publication. (In Persian).
- Machiavelli, N. (2015b). *The Prince*. (D. Ashoori, Trans.). Tehran: Agah Publication. (In Persian)
- Musto, M. (2010). *Karl Marx's Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy 150 Years Later*. (H. Mortazavi, Trans.). Tehran: Nika Publication. (In Persian).
- Ogburn, W.F. (2009). *Sociology*. (A.H. Aryanpour, Trans.). Tehran: Gostareh Publication. (In Persian).
- Pareto, V. (1991). *The Rise and Fall of Elites: An Application of Theoretical Sociology*. New Jersey, Transaction Publishers. Originally Published in 1968 by The Bedminster Press Inc.
- Plekhanov, G.V. (2002). *Fundamental Problems of Marxism*. (P. Babae, Trans.). Tehran: Azadmehr Publication. (In Persian).
- Rocher, G. (2012). *Talcott Parsons and American Sociology*. (A.H. Nikgozar, Trans.). Tehran: Ney Publication. (In Persian).
- Sadeghi Mal-Amiri, M. (2007). *Creativity a Systemic Approach Individual, Group, Organization*. Tehran: Imam-Hosseini University. (In Persian).
- Sadvovskii, V. N., E. Grigorevich Udin and I. Blouberg (1982). *Systems Theory: Philosophical and Methodological Problems*. (K. Paryani, Trans.). Tehran: Tondar Publication. (In Persian).
- Saif, A.A. (2007). *Modern Educational Psychology*. Tehran: Doran Publication. (In Persian).
- Shaeri, M.R., & Asghari-moghaddam, M.A. (2010). Creativity: Preliminary Schema of a Theoretical Model. *Journal of Baztab-e Danesh*. 4(15), 10-16. (In Persian).
- Singer, P. (2014). *Hegel*. (E. Fouladvand, Trans.). Tehran: Tarh-e no Publication. (In Persian).
- Smith, P. D. (2012). *Cultural Theory: an Introduction*. (H. Pouyan, Trans.). Tehran: Daftar-e Pajouhesh-haye Farhangi Publication. (In Persian).
- Stoetzel, J. (1992). *Social Psychology*. (A.M. Kardan, Trans.). Tehran: University of Tehran Publication. (In Persian).
- Tikhomirov, O.K. (1999). *The Theory of Activity Changed by Information Technology*. In Yrjö Engeström, Reijo Miettinen, Raija-Leena Punamäki, (Eds.) *Perspectives on Activity Theory*. Cambridge University Press, 347-360.
- Tinder, G. (1995). *Political Thinking*. (M. Sadri, Trans.). Tehran: Elmi va Farhangi Publication. (In Persian).
- Tonkiss, F. (2009). *Space, the City and Social Theory: Social Relations and Urban Forms*. (H.R. Parsi & A. Aflatouni, Trans.). Tehran: University of Tehran. (In Persian).
- Vygotsky, L.S. (2008). *Thought and Language*. (H. Ghasemzadeh, Trans.). Tehran: Arjmand Publication. (In Persian).
- Vygotsky, L.S. (2004). *Imagination in Creativity in Childhood*. *Journal of Russian and East Psychology*. 42(1), 7-97.
- Wright Mills, C. (1956). *The Power Elite*. Oxford University Press.
- Zhang, X. and K.M. Bartol. (2010). Linking Empowering Leadership and Employee Creativity: The Influence of Psychological Empowerment, Intrinsic Motivation and Creative Process Engagement. *Journal of Academy of Management*, 2010, 53(1), 107-128.